مجلس دوّم

بیان قسمتی از رسالۀ حقوق امام سجاد علیه السّلام

 طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک ١٣٩٨ هجری قمری

أعوذ باللَه من الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم‌

و صلّی اللَه علیٰ محمّدٍ و آلهِ الطّاهرین‌

و لعنةُ اللَه علیٰ أعدائِهم أجمعین‌

## حقّ شریک

 «و أمّا حقُّ الشّریک: فإن غابَ کفَیتَه و إن حضَر رعَیتَه، و لا تَحکُمَ دونَ حکمِه و لا تَعمَلَ برَأیک دونَ مُناظرَتِه، و تَحفَظَ علیه مِن مالِه، و لا تَخونَه فیما عَزَّ أو هانَ مِن أمرِه، فإنّ یدَ اللَه عزّوجلّ مع الشّریکَینِ ما لم یَتخاوَنا، و لا قُوّةَ إلّا باللَه.»

 ”و امّا حقّ شریک تو این است که اگر غیبت کند تو امور او را کفایت کنی، و اگر حاضر باشد جانب او را مراعات کنی، و بدون حکمِ او حکمی نکنی، و در شرکت بدون اینکه با او گفتگو و مناظره‌ای کرده باشی، تنها به رأی خود عمل نکنی، و مال او را حفظ کنی؛ و در اموری که بزرگ یا کوچک باشد خیانتی به او نکنی، چون دست خداوند عزّوجلّ با شریکَین است تا هنگامی که خیانت نکنند، و لا قوّةَ إلّا باللَه.“

## حقّ مال و دارایی

 «و أمّا حقُّ مالِکَ: فأَن لا تأخُذَه إلّا مِن حِلِّه و لا تُنفِقَه إلّا فی وجهِه، و لا تُؤثِرَ علیٰ نفْسِک مَن لا یحمَدک، فاعمَل فیه بطاعَةِ ربِّک و لا تَبخَل فیه فتَبوءَ بالحسرة و النَّدامَة مع التَّبِعة، و لا قوَّةَ إلّا باللَه.»

 ”و امّا حقّی که مال تو بر تو دارد این است که آن مال را به‌دست نیاوری مگر از راه حلال، و خرج نکنی مگر در آنجایی که باید خرج کرد؛ و آن مال را به افرادی ندهی که از آن مال استفاده کنند و تو را بر اعطای آن مال حمد و ستایش نکنند (زحمت کشیده‌ای و مالی به‌دست آورده‌ای و برای افرادی گذاشته‌ای که آن را مصرف می‌کنند ولی برای تو حتّی از تشکّر و حمد هم خودداری می‌کنند)؛ در آن مال، به طاعتِ پروردگار خودت عمل کن و در انفاق بخل مَوَرز که عاقبتش حسرت و ندامت و عقاب خواهد بود، و لا قوّة إلّا باللَه.“

## حقّ طلب‌کار

 «و أمّا حقُّ غریمک الّذی یُطالبک: فإن کنتَ موسِرًا أعطَیتَه، و إن کنتَ مُعسِرًا أرضَیتَه بحُسنِ القول و ردَدتَه عن نفسِک ردًّا لطیفًا.»

 ”حقّ طلب‌کارت (آن کسی که از تو مطالبه می‌کند و دَین خود را می‌خواهد) این است که اگر می‌توانی دَینش را بپردازی باید دَین او را بدهی، و اگر نمی‌توانی و مُعسِری و در عسر و حرج زندگی می‌کنی و قادر بر اداءِ دَین خود نیستی، آن غریم و طلب‌کار خود را به حُسن قول راضی کن و طلب او را از خود بگردان به گردانیدنِ لطیفی که از تو نرنجد و صبر کند تا هنگامی که تو بتوانی طلب او را اداء کنی.“

## حقّ رفیق

 «و حقُّ الخلیطِ: أن لا تَغُرَّه و لا تَغُشَّه و لا تَخدَعَه و تَتَّقی اللَه تبارک و تعالیٰ فی أمرِه.»

 ”و امّا امر رفقا و دوستان و افرادی که با تو مخالطه و معاشرت دارند، این است که آنها را گول نزنی، مغرور نکنی، با آنها غِشّ نکنی، مکر و حیله نکنی و از خدای علیّ أعلیٰ در امر آنها بپرهیزی.“

## حقّ مدّعی و مدّعیٰ‌علیه

 «و أمّا حقُّ الخصمِ المدَّعی علیک: فإن کان ما یدَّعی علیک حقًّا کنتَ شاهِدَه علیٰ نفسِک و لم تَظلمه و أَوفَیتَه حقَّه، و إن کان ما یدَّعی علیک باطلًا رفَقتَ به و لا تَأتِ فی أمره غیرَ الرِّفقِ و لا تُسخِط ربَّک فی أمره، و لا قوَّةَ إلّا باللَه.»

 ”و امّا حقّ آن کسی که ادّعایی بر تو دارد (و در خصومت و دعوایی که نزد حاکم شرعی می‌روید، ادّعایی علیه تو دارد و حقّی از تو طلب می‌کند): اگر آنچه از تو ادّعا می‌کند، حقّ است (چون خودت فیما بَینک و بَین اللَه می‌دانی آن ادّعایی که بر تو دارد، حقّ است) بنابراین در این موضوع، خودت شاهد و گواه بر خودت هستی، و مبادا به او ظلم کنی، و حقّ او را وفا کن! و اگر آنچه بر تو ادّعا می‌کند باطل است، با او به رِفق رفتار کن و غیر از رفق با او رفتار مکن (و جملات زشت و زننده‌ای از تو سر نزند) و خدای خود را در امری که راجع به او است، از خود مرنجان، و لا قوّة إلّا باللَه.“

 «و أمّا حقُّ خَصمِک الّذی تدَّعی علیه: فإن کنتَ مُحِقًّا فی دعواک أجمَلتَ معامَلَتَه و لا تَجحَد حقَّه، و إن کنتَ مُبطلًا فی دعواک اتَّقَیتَ اللَه عزّوجلّ و تُبتَ إلیه و ترَکتَ الدَّعویٰ.»

 ”و امّا حقّ آن خصم و مخاصمی که تو علیه او ادّعا داری (و مال یا حقّی از او طلب داری و او منکر است و برای فصل خصومت پیش حاکم شرع می‌روید) این است که اگر تو در این دعوا مُحِقّ هستی، با او به‌طور جمیل رفتار کن و با او با الفاظ زشت و زننده و بد، رفتار مکن و در مرافعه فقط ادّعای حقّ خود را بکن و حقّ خود را بگیر و حقّ او را انکار مکن؛ و اگر تو در دعوای خود مُبطل هستی و دعوایت صحیح نیست، در این‌صورت از خدای عزّوجلّ بپرهیز و توبه کن و ترک دعوا کن.“

## حقّ مشورت‌گیرنده و مشورت‌دهنده

 «و أمّا حقُّ المُستشیر: إن علِمتَ له رأیًا حَسنًا أَشَرتَ علیه، و إن لم تَعلم أَرشَدتَه إلیٰ من یَعلم.»

 ”حقّ آن کسی که در امری از امور با تو مشورت می‌کند، این است که اگر رأی خود را رأی خوبی می‌بینی، به او اشاره کنی و آنچه واقعاً فیما بَینک و بَین اللَه دربارۀ او می‌پسندی به او بگویی؛ و اگر فکرت نمی‌رسد و صلاح او را نمی‌فهمی، او را به کسی که می‌داند ارشاد و هدایت کن و در مقابل استشارۀ او نفهمیده و نسنجیده رأی نده.“

 «و حقُّ المُشیرِ علیک: أن لا تَتَّهمَه فیما لا یوافِقک مِن رأیه، و إن وافَقَک حَمِدتَ اللَه عزّوجلّ.»

 ”حقّ مشیر (یعنی رأی‌دهنده و کسی که با او مشورت می‌کنی، که او مشیر می‌شود و تو مستشیر) بر تو این است که در آن رأیی که می‌دهد اگر موافق رأی تو نبود، او را متّهم نکنی و نگویی در این ارشاد و مشورتی که من با او کردم، غرضی داشت و چنین رأیی داد؛ و اگر هم رأی تو با رأی او موافق بود، حمد خدا را بجا بیاوری.“

## حقّ طالب نصیحت و نصیحت‌کننده

 «و حقُّ المُستَنصِح: أن تُؤدّیَ إلیه النَّصیحةَ، و لْیَکُن مذهبُک الرّحمةَ و الرِّفقَ به.»

 ”و حقّ کسی که در امری از تو طلب پند و اندرز و نصیحت و راهنمایی می‌کند، این است که آن نصیحت واقعی را که به فکرت می‌رسد به او بگویی؛ و در هنگام نصیحت، مطلب را با رحمت و رفق به او بفهمانی، نه با خشونت و زنندگی.“ «و حقُّ النّاصح: أن تُلینَ له جناحَک و تُصغِی إلیه بسَمعِک، فإن أتیٰ بالصّواب حَمِدتَ اللَه عزّوجلّ، و إن لم یوَفَّق رَحِمتَه و لم تَتَّهِمه و عَلمتَ أنَّه أخطَأَ و لم تُؤاخذه بذلک إلّا أن یکونَ مُستَحقًّا للتُّهَمَة فلا تَعبَأ بشی‌ءٍ من أمره علیٰ حالٍ؛ و لا قوّةَ إلّا باللَه.»

 ”و حقّ آن کسی که تو را نصیحت می‌کند این است که بال‌های رحمت خود را برای او پایین بیاوری و با حالت رفق و مدارا نصیحت او را گوش کنی؛ اگر آن نصیحتی که به تو می‌کند صواب و راست است، حمد خدای عزّوجلّ را بجا آوری، و اگر موافقِ صواب نیست، با آن ناصح به مدارا و ملایمت رفتار کنی و او را در این نصیحت متّهم نکنی که خدای نا کرده غرض سوئی داشته است، و باید بنا بگذاری که او خطا کرده است و تو با او مؤاخذه و ایراد نکنی مگر اینکه زمینه، زمینۀ تهمت باشد (تهمت یعنی زمینه‌ای پیش آمده است که آن ناصح در نصیحتی که به تو می‌کند، متّهم است و روی غرضی این نصیحت را می‌کند که بر ضرر توست)، در این‌صورت به قول او اعتنا نکن و دنبال کار خود باش؛ و لا قوّة إلّا باللَه!“

## حقّ افراد مسن

 «و حقُّ الکبیر: تَوقیرُه لشَیبه و إجلالُه لتَقدُّمِه إلَی الإسلام قبلک، و ترکُ مُقابلتِه عند الخصام، و لا تَسبِقه إلیٰ طریقٍ و لا تَتقدَّمه، و لا تَستَجهله، و إن جهِل علیک احتَملتَه و أکرَمتَه لحقِّ الإسلام و حرمتِه.»

 ”و امّا حقّ افراد بزرگ و کبیر و افرادی که سنّشان زیاد است این است که آنها را به جهت پیری و تقدّمی که در اسلام بر تو دارند، موَقَّر و محترم بشماری و إجلال و بزرگداشت بنمایی؛ و مبادا هنگام دعوا و اختلاف آراء، با آنها مقابله و گفتگو کنی؛ و در راه رفتن از آنها سبقت نگیر و جلوی آنها قدم مگذار و خودت در راه رفتن یا در صحبت کردن جلوی آنها، مقدّم نشو؛ و به آنها نسبت جهل و نفهمی نده، و اگر آنها تو را جاهل می‌دانند و نسبت جهل می‌دهند، به جهت حقّ اسلامی که دارند و به جهت حُرمت آنها تحمّل کن و آنها را بزرگ بشمار.“

## حقّ اطفال

 «و حقُّ الصّغیر: رحمتُه فی تعلیمِه و العفوُ عنه و السَّترُ علیه و الرِّفقُ به و المَعونةُ له.»

 ”و حقّ کوچکان و اطفال این است که در تعلیم و تربیت، با آنها به طریق رحمت رفتار بنمایی و از خطاهای آنها بگذری و روی عیوب آنها را بپوشانی و با آنها به رفق و مدارا رفتار کنی و در کارها به آنها کمک کنی.“

## حقّ حاجتمند و معطی

 «و حقُّ السّائل: إعطاؤُه علیٰ قدر حاجتِه.»

 ”و حقّ کسی که حاجتمند و سائل است، این است: بر مقداری که حاجت دارد به او إعطا کنی.“

 «و حقُّ المسئول: أنّه إن أعطیٰ فاقبَل منه الشُّکرَ و المعرفةَ بفضلِه، و إن منَع فاقبَل عذرَه.»

 ”(و اگر از کسی سؤالی کردی و حاجتی داشتی) حقّ آن کسی که مسئول است، بر تو این است که اگر حاجت تو را بر آورد و به تو عنایت کرد، از او با شُکر بپذیری و به فضل و بزرگواری او اعتراف کنی؛ و اگر تو را منع کرد و حاجت تو را بر نیاورد، عذر او را بپذیری.“

## حقّ خوشحال‌کننده برای رضای الهی

 «و حقُّ من سرَّک بشی‌ءٍ لِلَّه تعالیٰ: أن تحمدَ اللَه عزّوجلّ أوّلًا ثُمّ تشکرَه.»

 ”حقّ کسی که تو را برای رضای خدا، به چیزی خوشحال می‌کند (تو را شاد و مسرور می‌کند و منظورش قربت است) این است که اوّلاً حمد خدای عزّوجلّ را بجا بیاوری و سپس از او تشکّر کنی.“

## حقّ بدی‌کننده

 «و حقُّ من ساءَک: أن تَعفُوَ عنه، و إن علمتَ أنَّ العفوَ یضُرُّ انتَصَرتَ، قال اللَه تبارک و تعالیٰ: ﴿وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ﴾.[[1]](#footnote-1)»

 ”حقّ کسی که به تو بدی می‌رساند این است که او را عفو کنی؛ و اگر می‌دانی که عفو کردن در این زمینه ضرر دارد، انتصار کنی و حقّ خود را از او بگیری (و او را برای آن بدی که به تو کرده است، تنبیه کنی)؛ خداوند تبارک و تعالیٰ می‌فرماید: ﴿آن كساني كه بعد از ظلمي كه به آنها شده است انتصار مي‌كنند و حقّ خود را مي‌خواهند بگيرند، بر آنها باكي و اشكالي نيست و آنها مي‌توانند حق خود را بگيرند.﴾“

## حقّ مسلمانان

 «و حقُّ أهل مِلَّتک: إضمارُ السّلامة لهم، و الرّحمةُ بهم، و الرِّفقُ بمُسیئِهم، و تَألُّفُهم، و استصلاحُهم، و شکرُ مُحسنِهم، و کفُّ الأذیٰ عنهم، و أن تُحبَّ لهم ما تُحبُّ لنفْسک و تکرَه لهم ما تَکرَه لنفسک، و أن یکونَ شیوخُهم بمنزلةِ أبیک و شُبّانُهم بمنزلة أخیک و عجائزُهم بمنزلة أمِّک و الصِّغار بمنزلة أولادک.»

 ”و امّا حقّ اهل ملّت خود (یعنی مسلمانان که در ملّت و آیین با انسان شریک‌اند؛ حقّ اهل ملّت خود و حقّ مسلمانانی که با آنها در تماس هستی و یا نیستی) این است که برای آنها در دل خودت سلامت و عافیت طلب کنی و به آنها رحمت کنی؛ و به آن افرادی که به تو إسائه می‌کنند و بدی می‌رسانند، رفق و مدارا کنی؛ و با آنها به الفت و محبّت معاشرت کنی و کارهای آنها را اصلاح کنی؛ و افرادی از آنها که به تو احسان می‌کنند، شکر آنها را بجا بیاوری و گرفتاری و مذلّت و اذیّت را از آنها برداری و مگذاری که آزار و اذیّت تو به آنها برسد؛ و برای آنها بپسندی آنچه برای خودت می‌پسندی، و برای آنها مکروه و ناگوار بداری آنچه برای نفس خودت مکروه می‌داری؛ و دیگر اینکه پیرمردها و شیوخ آنها را به منزلۀ پدر خود، و جوانان آنها را به منزلۀ برادر خود، و زن‌های پیر آنها را به منزلۀ مادر خود، و کودکان و صغار آنها را به منزلۀ اولاد خود بدانی و تلقّی کنی.“

## حقّ اهل‌کتاب

 «و حقُّ أهل الذِّمّة: أن تَقبلَ منهم ما قَبِلَ اللَه عزّوجلّ منهم، و لا تَظلمَهم ما وفَوا اللَه عزّوجلّ بعهدِه.»[[2]](#footnote-2)

 ”و امّا حقّ اهل ذِمّه (یعنی افرادی که مسلمان نیستند ولی اهل‌کتاب هستند و قائل به خدا و پیامبران گذشته هستند) این است که آنچه خداوند عزّوجلّ از آنها قبول کرده است (که در مملکت شما با آن شرایطِ دادن جِزیه و نفروختن شراب و گوشت خوک و انجام ندادن معصیتِ جهاری و پرداختن خَراج و جزیه به دولت اسلام زندگی کنند) شما هم از آنها قبول کنید؛ و دیگر آنها را مورد ستم و آزار خود قرار ندهید هنگامی‌که به عهد خداوند عزّوجلّ وفا می‌کنند.“

 این رسالۀ حقوقی بود که خود حضرت امام زین‌العابدین علیه السّلام برای یکی از اصحابشان مرقوم کرده بودند و فرستاده بودند، و ما به نحو اجمال معنا کردیم و گذشتیم و تمام شد؛ چون اگر روی هریک از این فقرات می‌خواستیم صحبت کنیم، سخن به درازا می‌کشید و از وضع بیان مجالس ما که بنا بر همان گفتن مسائل است، خارج می‌شدیم.

 إن‌شاءاللَه فردا در بعضی از مسائل دیگر که مورد نیاز است صحبت می‌کنیم.

 اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل محمّد

1. سوره شوریٰ (٤٢) آیه ٤١. [↑](#footnote-ref-1)
2. من لا یحضره الفقیه، ج ٢، ص ٦٢٣ ـ ٦٢٦؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ٣٧٣ ـ ٣٧٥؛ مکارم الأخلاق، ص ٤٢٢ ـ ٤٢٤، با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-2)